بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 25 دی 1396.

من دیروز یک مقداری بحث را می خواستم تمام کنم یک مقداری در هم پیچیدم این است که بعد به نظرم رسید که آن بحث هم نیاز به تکمیل دارد هم نیاز به تصحیح دارد که یک مقداری بعضی از تکه های بحث را تکرار می کنم و بعضی جاهای آن را هم تصحیح می کنم. عرض کنم خدمت شما که جلسه قبل صحبت سر این بود که اقایان بعضی ها فرموده اند که روایت سکونی از جهت سندی ضعیف است حالا یا به خاطر ضعف ذاتی اش یا به خاطر اعراض اصحاب و متروک العمل بودن ولی مضمونش مطابق احتیاط است بعضی ها تعبیر کرده اند. بعضی ها تعبیر کرده اند که به خاطر ضعف سند محمول بر استحباب می تواند باشد. ما اشکالاتی جلسه قبل مطرح می کردیم. بعد به ذهنم رسید که می شود این عبارت را توجیه کرد البته یک مقداری خالی از خلاف ظاهر نیست یعنی بعضی تکه هایی که می خواهم عرض کنم یک نوع تأویلی در کلمات اقایان هست ولی ظاهرا مراد آقایان همین مطلبی هست که عرض می کنم و ان مقدار دیگر خیلی مهم نیست خلاف ظاهری که فی الجمله می خواهیم مرتکب شویم. آن که این که روایت سکونی دو تا مضمون دارد. یک مضمون این است که می گوید که تا شهادت شهود نیاید قول زن حجّت نیست. این یک مضمون یعنی در صورت شهادت قول زن حجّت است. یک مطلب دیگر این که در صورت عدم شهادت قول زن حجّت نیست. این است که آقایان می گویند که احتیاط این است که به مضمون روایت عمل شود به ان قید اولش مرادشان هست نه به این قسمت دوم. با این توضیح که حالا با یک توضیح دیگری که بعد عرض می کنم. ببینید کسی که می خواهد با یک زنی ازدواج کند. زنی که معتده بوده است حالا مدعی هست که در یک ماه سه بار حیض دیده است. اگر این مرد شهود هم به قول این زن شهادت دهد که در ماه های قبل هم با آن توضیحاتی که قبلا گذشت شبیه همین حیض می دیده است خب این جا قطعا حجّت است. چون چه حالا روایت سکونی مطابق با واقع باشد باز حجت است مطابق واقع هم نباشد باز حجت است. پس در صورتی که شهادت شهود وجود داشته باشد قطعا قول زن حجت است. اما در صورتی که شهادت شهود نباشد حجّیّت قول زن مشکوک است ولو روایت زراره حجّیّت قول زن را گفته است ولی احتیاط این است که احکام حجّیّت قول زن را بار نکنیم. مراد از احکام هم این است که اگر کسی می خواهد با این زن ازدواج کند فعلا ازدواج نکند و برود صورت یقینی اش را یعنی اگر شهادت شهودی وجود داشت در آن صورت با آن ازدواج کند. وقتی قول زن حجت است حجیت قول زن یک سری احکام دارد اولا شوهر دیگر نمی تواند رجوع کند اگر هم رجوع کند رجوعش اثر ندارد. دیگران می توانند تزویج کنند. مراد اینها از خصوص این چیز اخیری است فقط. نسبت به ان که عرض کنم مرد نمی تواند مراجعه کند احتیاط این است که مراجعه نکند یا اگر مراجعه کرده است حالا جایی که مراجعه کرده است چه کند آن هم خیلی احتیاط خاصی ند ارد. چون ممکن است زنش باشد ممکن است نباشد احتیاط در این نیست که این را زن تلقی نکند. آن که کلام آقایان ظاهرا ناظر هست کلامشان این است که خصوص صورتی که کسی می خواهد با این زن ازدواج کند می گویند که احتیاط این است که ازدواج با زن را قبل از این که شهود شهادت دهند به اینکه در ماه های قبل شبیه همین ادعایش حیضش بوده است با آن ازدواج نکنند. خصوص این صورت را احتیاط اقایان گفته اند. بنابراین اگر این جور توجیه می گوییم توجه دارید یک مقداری تأویل است یعنی توجیه است و امثال اینها ولی ظاهرا مراد اقایان این است در واقع احتیاط در این است که قبل از اینکه مسلم شود که این زن از عده خارج نشده است تا مسلم نشود خروج از عده احکام خروج از عده که جواز آن حکم جواز تزویج را بار نکنند. خب این احتیاط درست است. یک قدری عبارت لطیف نیست ولی ظاهرا مرادشان این مطلب است. این در مورد احتیاط. اما در مورد استحباب که می گویند سؤال کردن مستحب است خب یک بحث بحث هایی بود که آیا این جاها استحباب دلیل شرعی داریم یا نداریم با توجه به مشابهاتش در این جور موارد آیا استحباب هست یا نیست ان بحث سر جای خودش. بحث سر این بود که اصلا نفس استحباب می توانیم استحباب را معقول بدانیم چه شرعا دلیل داشته باشیم چه نداشته باشیم. به نظر می رسد که مانعی ندارد ما اینجا بگوییم استحباب سؤال با این توضیح ببینید در روایت سکونی دو نکته ذکر شده است. یکی این که شما باید سؤال کنید اگر سؤال کردید شهادت دادند قول زن پذیرفته است شهادت ندادند قول زن پذیرفته نیست. ممکن است این آقایان که استحباب معنا کرده اند نسبت به هر دو اش قائل به استحباب شوند با این توضیح ولو اینجا قول زن بنا بر روایت زراره حجّیّت دارد ولی مستحب است که شما سعی کنید یک حجّت اقوی ای تهیّه کنید. بالأخره شهودی که شهادت می دهند این یک حجّیّت بیشتری ایجاد می کند باعث می شود که شک و ریب هایی که گاهی اوقات در این جور مسائل هست برطرف شود برای اینکه در دل شما هم مطلبی نباشد که شاید این معتده باشد یک شهادت بگیرید که این شهادت باعث می شود که دلگرمی بیشتری نسبت به این که این خانم معتده نیست حاصل شود. شبیه این مطلب در روایت زراره ای که در باب استصحاب هست. در باب استصحاب زراره از امام سؤال می کند که از امام باقر علیه السلام اگر من شک کردم که این شیء نجس شده است یا نشده است آیا لازم است هل یجب علیّ اذا شککت ان انظر فیه؟ امام علیه السلام می فرماید که لازم نیست می تواند اصاله الطهاره جاری کنید. لکن انّما ترید ان تذهب بشکّ الذی وقع علیک یک همچین تعبیری. می گوید که شما اگر فحص می کنید فحص برای این که شک شما را از بین ببرد. خب مانعی ندارد شارع مقدس استحباب فحص را جاری کند برای چه برای این که با شک انسان کارش را انجام ندهد. ولو اصل شرعی وجود دارد در موارد اصل شرعی که آنجا مثلا اصاله الطهاره است اینجا هم اصاله حجّیّت قول زن هست. قول زن حجّت است ولی شارع مقدس برای اینکه انسان اینجا به شک و تردید نیفتد ممکن است بگوید که مستحب است که شما تحقیق کنید که یک اماره قوی تری برای شما ایجاد شود که آن شک و شبهه ای که بعدا ممکن است برای انسان خیلی ضرر داشته باشد بگوید که ای بابا ما با یک معتده ای ازدواج کردیم یا اگر در جایی که شوهر در این عده رجوع کرده باشد بگوید که ای بابا ما با زن شوهر داری ازدواج کردیم و امثال اینها برای این که این شبهات نباشد شارع گفته است که شما تحقیق کنید که آن شبهه انگیزی هایی که ممکن است برای شما ایجاد شود برطرف شود. این نسبت به آن قطعه اول روایت سکونی که می گوید که اگر شما فحص کنید با فحص اماره قوی تری حاصل کنید و عمل کنید. یک بحث دیگر این است که اگر آن اماره حاصل نشد چه. روایت می گوید که فهی کاذبه. این فهی کاذبه را یک معنایی از اقای خوانساری نقل کردیم در ذیل کلام آقای خوانساری گفتیم فهی کاذبه ممکن است جایی باشد که وقتی زن یک ادعایی می کند و وقتی من فحص می کنم هیچ کسی آن ادعا را تأیید نمی کند در ماه های قبل هم سابقه ندارد امثال اینها اطمینان به کذب قول زن حاصل می شود. فهی کاذبه ناظر به اطمینان است. ممکن است این دو مطلب با هم دیگر هیچ تنافی ندارد. حجیت قول زن مشروط به عدم اطمینان است به کذب قول زن. در صورتی قول زن حجّت است که اطمینان به کذب ان نداشته باشد. از یک طرف می گوید ما دمت لم تطمئن بکذب المراه وجب علیک ترتیب اثر الصدق علی قولها. این یک بحث. یک بحث دیگر این که آیا حق داری بروی کاری کنی که اطمینان به عدم حاصل شود یا آن شرطش را شما حق داری نسبت به او خب ممکن است مستحب باشد که شما بروی دنبالش چون ممکن است یقین به عدم اطمینان به عدم حاصل شود. این هیچ با هم دیگر منافات ندارد. از یک طرف ما دمت لم تطمئن بکون المرأه کاذبهً فقولها حجّهٌ و از یک طرف دیگر استحباب دارد که شما بررسی کنید این شرط ممکن است حاصل شود اگر این شرط اطمینان به عدم حاصل شد هم قولش حجت نباشد. آن هم که دیگر هیچ منافات ندارد. حجّیّت قول زن تا وقتی که اطمینان به کذبش نداشته باشید با عدم حجّیّتش بعد از اطمینان هیچ حجّیّت ندارد. اطمینان به عدم از آن طرف شارع مقدس گفته باشد که مستحب است که شما بررسی کنید. شاید اطمینان به عدم حاصل شد. این دو تا هم که با هم دیگر منافات ندارد. حالا این مطلب درست است یا نادرست است یک بحث دیگر است من عرض کردم ممکن است بگوییم از آن روایاتی که گفته است که زنی که گفته است که من شوهر ندارم چرا تحقیق می کنید بیخود حق سؤال ندارید ان لا اقل مرجوعیّت سؤال استفاده می شود. استحباب سؤال با مرجوعیّت سؤال منافات دارد آن بحث هایی هست که آیا این را با ان روایت ممکن است باز بگوییم که آن در صورت هایی هست که ظنّ به خلاف نباشد ادعایش غریب نباشد جایی که ادعایش غریب باشد ممکن است بگوییم باز هم مستحب است که انسان بررسی کند. حالا می گویم یک بحث این است که استحبابی که آقایان قائل هستند آیا دلیل بر خلاف دارد یا ندارد آنها یک بحث است آنها را ما اشکال می کردیم که از آن روایات کأنه ممکن است ما استفاده کنیم که اینجا اصلا استحباب بررسی هم ندارد. انصافش هم این است که سخت است ما از آن روایاتی که در مورد مرأه می گوید تفتیش نکنید یک موقعی مسئله را استفاده می کنیم مسئله یک مورد خاص است. صورتی است که انسان ظنّ به خلاف دارد. جایی که مظنون الکذب هست شارع ممکن است گفته باشد که شما بررسی کنید. آن روایت هایی که گفته است شما تفتیش نکنید ظهورش نسبت به صورتی که مظنون الکذب باشد انقدر ظهور ندارد و حالا ممکن است یک همچین چیزهایی. عرض می کنم آقایانی که قائل به استحباب شده اند حالا ما چه استحباب را قبول کنیم چه نکنیم حرفشان توجیه منطقی دارد. این جور نیست که من دیروز لحن کلامم این بود که ما اصلا نمی فهمیم که چطوری استحباب را آقایان معنا کرده اند مانعی ندارد کسی قائل به استحباب شود له وجهٌ حالا این وجه وجهی هست یا نیست یک حرف دیگری است. می گوید مرحوم اقای حجّت در درس یک اشکالی می کرده است به مرحوم حاج شیخ آقای حاج آقا مهدی حائری می گوید که مراد کلام آقای حاج شیخ این است و توضیح می دهد. آقای حجّت می گوید له وجهٌ. آقای حاج اقا مهدی می گوید که له وجه وجیه حالا وجه وجیه هست خیلی این که ممکن است وجهی هم داشته باشد حالا ما می گوییم کلماتی که اقایان گفته اند وجه دارد بی وجه نیست حالا این وجهش را ما بپذیریم یا خیر یک مرحله دیگری از بحث است. این یک مرحله. یک بحث دیگری در مورد بحث مصدّقات بود. این مصدّقات را یک مقداری روایاتش را بخوانیم ممکن است کسی نسبت به بعضی از عرایض ما با توجه به روایات اشکال داشته باشد. قبل از این که روایات را بخوانیم من یک نکته ای عرض کنم که این که می گوید هی المصدّقه علی نفسها. زن مصدّقه بر نفسش هست کلمه نفس دو معنا دارد. یکی به معنای جان هست یکی به معنای خود هست. هی المصدقه علی نفسها یک معنا ممکن است بگوییم که زن نسبت به جان خودش تصدیق می شود یعنی اگر شهادتش نسبت به جانش باشد این شهادت مقبول است. جان کأنه ممکن است بگوییم این که زن شوهر دارد یا ندارد این خودش یک نوع ازادی روحی و عدم آزادی روحی است. صرفا یک بحث جسمانی نیست. بحث آزاد بودن و ازاد نبودن که یک امر روحی است نسبت به این زن حرفش حجّت است. و این ناظر به همان بحث شوهر داشتن و شوهر نداشتن یا اجازه شوهر کردن و اجازه شوهر نکردن باشد. اگر

سؤال:

پاسخ: حالا اجازه دهید این یک احتمال. یک احتمال دیگر این که نفس را به معنای خود بگیریم. نفس را اگر به معنای خود بگیریم که ظاهرا این احتمالش قوی تر است که این که نفس اینجا به معنای جان باشد بعیدتر است. ظاهرا اینجا نفس به معنای خود هست. نسبت به خود هم دو گونه تفسیر می شود کرد. یکی این که ان چیزی که مربوط به کلّ خودش است یعنی ادعایش در مورد این است که من الآن اختیاردار خودم هستم یا نیستم. این یک جور است و یک موقعی این که همه چیزهایی که به یک نحوی از انحاء مربوط به خودش باشد. فرض کنید که شهادتی که می دهد در مورد اینکه مدعی است که من الآن حائض هستم. حائض بودن هم شأنی از شئون خودش است. جمیع شئون خودش هر چیزی که مربوط به شأنی از شئون خودش باشد اگر ادعایش مربوط به او باشد حجّت است. اگر ما بخواهیم به این روایت تمسک کنیم بر اینکه بگوییم اگر زن مدعی هست که من حائض هستم مرد باید قولش را قبول کند در صورتی هست که هی المصدقه علی نفسها مراد این باشد که تمام شئونی که مربوط به نفسش است اگر ادعا راجع به این شئون باشد قول زن حجّت است. اگر این را ما بتوانیم از روایت استظهار کنیم خب فبها و نعمه. ولی به نظرم خیلی مشکل است. این ولو مراد ظاهرا خود است نسبت به مرحله اولش خیلی اصراری روی معنای اول نداریم که نفس مراد جان باشد و ان جوری تأویلات آن جوری

ولی آن چیزی که می توانیم بگوییم که بعضی چیزها هست من می گویم که من آزاد هستم یا ازاد نیستم این ادعا مربوط به کلّ خود من هست. کلّ وجود من. این که زن می خواهد بگوید که زن حائض هست یا نیست شأنی از شئون زن هست ولی این که زن اختیار دار خودش هست یا نیست این فرق دارد می خواهم عرض من این است که آن چیزی که از این روایت می شود مسلم استظهار کرد این مقدارش قدر متیقنش این است که زن نسبت به این که در باره خودش اختیار دارد یا ندارد نسبت به این حرفش پذیرفته می شود. این که زن شوهر دار باشد این یعنی اختیار ندارد. این که شوهر ندارد یعنی اختیار د ارد. این که زن معتده هست یعنی اینکه اگر عده رجعی باشد یعنی شوهرش حق رجوع دارد اگر عده باعن باشد یعنی حق ازدواج با غیر ندارد. همه اینها را ممکن است ما بگوییم که این روایت را شامل می شود. یعنی هر چیزی که به این برگردد که ایا زن اختیار خودش را دارد

همین تعبیر را آیا زن اختیار خودش را دارا هست یا دارا نیست اگر این ادعا به این برگردد پذیرفته می شود اگر به این بر نگردد پذیرفته نمی شود خود هی المصدقه علی اهلها بیشتر از این از ان استفاده نمی شود. حالا میخواهم من روایات را بخوانم آیا از روایات به قرینه بعضی از نکاتی که در روایات هست بیش تر از این چیزی که ذاتا استفاده می شود ایا می توانیم استفاده کنیم یا نمی توانیم استفاده کنیم یک نکاتی در بعضی از روایاتش هست که ان را آورده ام تا

سؤال:

پاسخ: آن خیلی مهم نیست گفته است هی المصدقه علی اهلها.

نه ببینید یک بحث این است که این روایت را با روایت سکونی چه کنیم نحوه جمعش با روایت سکونی چه هست

سؤال:

پاسخ: نه آن هم ظاهر روایت این است که پذیرفته می شود. ادعا می کند من در یک ماه سه بار حیض دیدم قبول است. آن روایت سکونی مخصص همچنان که مخصص روایت زراره است مخصص این روایت هم هست دیگر. بله عیب ندارد آن نه آن مهم نیست که مستقیما ادعا می کند که عده اش سپری شده است یا لازمه کلامش سپری شدن حیضش است آن را نمی خواهم حتما بگویم که به دلالت مطابقی دال بر این باشد که عده اش منقضی شده است. به دلالت التزامی هم این مطلب را بگوید ان هم شامل می شود. بحث سر این است که زن شوهر دارد و شوهر هم طلاق ند اده است زن می گوید که من حیض شدم شوهر شک دارد که این می خواهد در برود و می خواهد ازاد باشد این ادعا را می کند. آیا حرمت وطی در این صورت با ادعای زن می آید یا نمی آید. ما می خواهیم بگوییم که از هی المصدقه علی نفسها اثبات حائض بودن در نتیجه اثبات حرمت وطی نمی شود. بحث ما این نکته اش است و الا نسبت به آن جایی که بالملازمه می خواهد بگوید که من معتده نیستم آن روایت می خواهیم بگوییم که اطلاق دارد

سؤال:

پاسخ: نه آن معنای چیز که جامع این ها است. آن نفس به معنای خود و جان که قابل جمع نیستند دو معنای مختلف است. این معنایی که خود هست بحث سر این است که مراد از خود خصوص آن چیزی است که مربوط به کل خودش است یا چیزی که مربوط به شئونات خودش آن شئونات خودش جامع است. یعنی اگر شئونات زن یکی از شئوناتش همین بحث این که معتده هست یا نیست امثال اینها ما می خواستیم بگ وییم که اولا شئونات زن خیلی از شئونات زن قطعا مصدقه نیست. زن می گوید که من عادل هستم. ایا عادل هستم قبول می شود؟ قبول که نمی شود. زن احکامی که بر شئونات زن بار شده است آنها که بار نمی شود.

سؤال:

پاسخ: من مادر هستم به زن بودنش هم ربط دارد.

شنیدم که بعضی ها یک کسی از این کسانی که دو جنسیتی هستند شنیده ام که بعضی از این ها مادر هم شده اند مادر شده اند با چیزی که از خودشان گرفته اند که هم پدر هست ....

جامع الاحادیث جلد 25 صفحه 214. این وقتی این روایت این است که اصل یک مجموعه این روایات را سریع بخوانم

باب ان المرأه اذا قالت لا زوج لی تصدّق و لا یجب التفتیش و السؤال و ان المراه اذا تزوج قبل انقضاء عدتها ذلک علیها

روایت اول

أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي أَكُونُ فِي بَعْضِ الطُّرُقَاتِ فَأَرَى الْمَرْأَةَ الْحَسْنَاءَ وَ لَا آمَنُ أَنْ تَكُونَ ذَاتَ بَعْلٍ أَوْ مِنَ الْعَوَاهِرِ

عواهر جمع عاهر است عاهی یعنی زن فاحشه. می گوید

قَالَ لَيْسَ هَذَا عَلَيْكَ إِنَّمَا عَلَيْكَ أَنْ تُصَدِّقَهَا فِي نَفْسِهَا

این تعبیر دارد. روایت عمر بن حنظله

حالا این انما علیک ان تصدقها فی نفسها علّت نیست. چون علّت نیست شاید نشود از آن یک تعلیل عام استفاده کرد. مگر بگوییم به قرینه های دیگر که به این لسان آورده است این مشهر به حلیت نیست ولو لسان مستقیمش لسان حلّیت نیست در مقام حلّیّت

سؤال:

پاسخ: آن ظاهرش علّت است بحث سندی نمی خوامه بکنم حالا

عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً فَسَأَلْتُ عَنْهَا فَقِيلَ فِيهَا

خیلی حرف ها در موردش زده اند. حالا حرف ها زده اند یعنی ذات... بوده است یا من العواهر بوده است خیلی روشن نیست که این مراد چیست

فِيهَا فَقَالَ وَ أَنْتَ لِمَ سَأَلْتَ أَيْضاً لَيْسَ عَلَيْكُمُ التَّفْتِيشُ

می گوید حالا به این کار ها چه کار دارید. خب این هم این روایت. روایت بعدی که عمده این روایت هست عن میسره یا میسّر یک میسّر بن عبد العزیز هست آن میسّر درست است. حالا این میسره است یا میسّر نمی انم. میسّر بن عبد العزیز که میسّر بن عبد العزیز نخعی که دو پسر دارد که محمد و علی که اگر میسّر باشد آن است نمی دانم درستش کدام است

قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَلْقَى الْمَرْأَةَ بِالْفَلَاةِ الَّتِي لَيْسَ لها فِيهَا

لها بعضی نسخ دارد بعضی نسخ ندارد

لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ فَأَقُولُ لَهَا لَكِ زَوْجٌ فَتَقُولُ لَا فَأَتَزَوَّجُهَا قَالَ نَعَمْ هِيَ الْمُصَدَّقَةُ عَلَى نَفْسِهَا‌

ظاهر هی المصدقه علی نفسها این است که در مقام تعلیل است و می خواهد بگوید که این هی المصدقه علی نفسها این روایت

روایت بعدی عن فضل اینها روایت ها همه باب 65 از ابواب تزویج که در این چاپی که اینجا داریم جلد 25 صفحه 214 تا 216 است. 36901 تا 36909 روایتش است.

عَنْ فَضْلٍ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مُتْعَةً فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّ لَهَا زَوْجاً

حالا چطوری در نفسش افتاده است خدا می داند

فَفَتَّشْتُ عَنْ ذَلِكَ فَوَجَدْتُ لَهَا زَوْجاً قَالَ وَ لِمَ فَتَّشْتَ

روایت بعدی اینها بحث همان روایات اصلی است. دو روایت اینجا هست که احتمالا باید یک روایت باشد یک مقداری در آن چیز ایجاد شده است من عرض کردم تعبیر هی المصدقه علی نفسها ظاهرش تعلیل است. ت علیل ظاهر این است که ناظر به یک نکته ارتکازی است. حالا یا ارتکاز شرعی است یا ارتکاز عقلایی است این نکته ارتکازی یکی از این سه چیز به نظر می رسد که هست. یکی این که هی المصدقه علی نفسها ناظر به این باشد که در واقع چون لا یعلم الا من قبلها قول زن حجّت است. این یک نکته و یک نکته دیگر این که هی المصدقه علی نفسها به اعتبار ذی الید بودن کأنه عقلا اخبار ذی الید را نسبت به ان چیزی که تحت یدش هست حجّت می دانند. این هم چون شئونات نفس انسان تحت اختیار انسان هست به منزله اخبار ذی الید هست. داخل در مصداق آن قاعده کنیم که عرض کردم اگر یکی از این دو تا باشد ممکن است بگوییم در بحث حیض بشود تمسک کرد. ولی ما می گفتیم که معلوم نیست نکته ارتکازش این باشد. یک نکته ارتکازی دیگر وجود دارد که آن هم نکته ارتکازی است و اگر ارتکاز عقلایی نباشد لا اقل ارتکاز شرعی هست. آن این است که اصاله الحرّیّه. اگر زنی ادعا می کند که من حرّ هستم قولش قبول هست. اگر ادعا کند که من حرّ نیستم آن که قانون کلی اغرار العقلا علی انفسهم نافذ هست که آن هیچی. ولی آن طرف قضیه مهم است. زن ادعا می کند که من حرّ هستم این ادعا پذیرفته می شود. این که ادعا می کند که من شوهر ندارم این خودش در واقع یک ادعایی هست در مورد این که من ازاد هستم. میتواند از شئون اصاله الحریه باشد. نمی گوییم دقیقا اصاله الحریه است ها. توجه فرمایید من نمی خواهم بگویم عین

اصاله الحریه اصلش این است که طرف بنده است یا آزاد است. اصل اصاله الحریه به این بحث ما ارتباط ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه نه خودش یک قانون عقلایی است که یک شخصی چون استصحاب نیست ممکن است شخص از اول ولادت معتوق باشد عتق باشد. ولی بحث این است که باید اثبات شود که این شخص کنیز است یا عبد است. اصاله الحریه

سؤال:

پاسخ: نه آن یک بحث دیگری است در مورد این که فرض کنید که اگر زن مدعی

این نه این آن تخلّفی که وجود دارد تخلّف در مورد این که یک محرّمی از محرّمات خدا می خواهد اتفاق افتد بحث محرّم بودن غیر از آن حکم وضعی آزادی و عدم ازادی است. سلطه شوهر به عنوان این که شوهر بر محرّمات سلطه ندارد. این جور اگر فرض کنید که زن مدعی هست که فلان چیز برای من ضرر دارد. ضرر د ارد بنابراین این جور چیزها معلوم نیست که ناظر به این سلطه هایی که به عنوان ثانوی به عنوان اینکه مثلا ضرر دارد حرام است نه نفس سلطه یک موقعی هست که خود سلطه داری و سلطه نداری به عنوان یک حکم وضعی فرق دارد با ان سلطه داری ای که به اعتبار این که زن حائض است به اعتبار اینکه زن ... برایش ضرر دارد اینها را معلوم نیست ناظر به آنها باشد.

سؤال:

پاسخ: به عنوان احتمال مطرح کرده بودیم عرض ما این است که این احتمالات باعث می شود که نشود از این روایت تعمیم استفاده کرد. همین احتمالش هم کافی است. ممکن است از بعضی روایات استفاده شود که نکته عقلایی ای که اینجا هست این است که لا یعلم الا من قبلها است. این دو روایتی که می خواهم بخوانم عمدتا این روایت را آوردم به خاطر این دو روایت که بگوییم که نه از روایات بر خلاف عرض ما استفاده می شود.

سؤال:

پاسخ: عن محمد بن عبد الله الاشعری قال قلت

اینکه بعضی چیزها روشن است مخفی است امثال اینها نمی شود برایشان برهان اقامه کرد. شما می گویید روشن است ما می گوییم آن هم یک چیز روشنی است و اتفاقا حالا می گویم لا یعلم الا من قبلها آن قدر هم روشن نیست. باید در موردش صحبت کنیم. قبلا هم گفته بودیم انقدر هم روشن نیست. حالا بعد صحبتش می کنیم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا ع الرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ بِالْمَرْأَةِ فَيَقَعُ فِي قَلْبِهِ أَنَّ لَهَا زَوْجاً

دغدغه ای برایش حاصل می شود که نکند این زن شوهر داشته باشد.

لَهَا زَوْجاً قَالَ مَا عَلَيْهِ

شوهر وظیفه ای ندارد.

مَا عَلَيْهِ أَ رَأَيْتَ لَوْ سَأَلَهَا الْبَيِّنَةَ كَانَ يَجِدُ مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لَيْسَ لَهَا زَوْجٌ

اگر از او بیّنه بخواهد کسی را پیدا می کند یک بیّنه می تواند برای این زن پیدا کند امثال اینها. کأنه این امور اموری نیست که بیّنه بردار باشد. باید از خودش بالدخره سؤال کند. آخرش به خودش لا یعلم کانه اشاره به این باشد که لا یعلم الا من قبلها. شوهر داشتن یا نداشتن امثال اینها.

این روایت یک روایت دیگرش هم بخوامن که احتمالا همین است آن روایت می گوید

عن جعفر بن محمد بن عبيد الأشعري قال سألت أبا الحسن ع عن تزويج المتعة و قلت أتهمها بأن لها زوجا يحل لي الدخول بها قال ع أ رأيتك إن سألتها البينة على أن ليس لها زوج هل تقدر على ذلك

من فکر می کنم اینها یکی است آن محمد بن عبد الله

این هم محمد بن عبد الله الاشعری مثلا بوده است و یک قاطی شده است بین این دو نفری که در محمد بن عبد الله الاشعری بودن اینها مشترک هستند و امثال اینها. خیلی مهم نیست که اینها یکی باشند یا دو تا باشند. ممکن است بگوییم که این تعبیر روایت ناظر به این باشد که خب زن که نمی تواند بیّنه اقامه کند برای این که شوهر ندارد. امثال اینها. این که شوهر ندارد اموری است که به طور متعارف لا یعلم الا من قبل خود آن زن و این قول زن در این جاها باید حجّت باشد. من عرض می کنم خدمت شما که فکر می کنم نشود به این روایت تمسک کرد. اولا این روایت معلوم نیست مرادش حالت های عادی باشد. ممکن است مراد همان حالت هایی باشد که در روایات دیگر است در بیابانی زنی پیدا کرده است نمی دانم امثال اینها می گوید حالا وسط بیابان مگر می شود که کسی را پیدا کند که شهادت به ان بدهد که شوهر دارد یا ندارد و امثال اینها. این عرض کنم خدمت شما یک همچین چیزی معلوم نیست خیلی که این ممکن است ناظر به فرض های متعارفی باشد که این جور همان فرض هایی که در روایت های دیگر باب به ان فرض ها متعرض شده است این هم ناظر به همان فرض ها باشد. این یک نکته حالا من روی این جهت خیلی اصرار ندارم که حتما بگویم که مربوط به فرض هست یا نیست این یک نکته ای است که اصلا اطلاق دارد یا ندارد. عمده قضیه این مطلب است ایا این قانون که لا یعلم الا من قبلها خود همین یکک نکته عقلایی هست برای این که حتما قول زن قبول شود حالا فوقش این است که مثلا فلان مطلب راهش فقط از فلان طریق هست راه علم خب حتما باید مگر انسان عالم شود؟ خب احتیاط کند چه می شود. مگر عقلا می گویند که حتما باید نسبت به آن حادثه علمی حاصل شود جهلی حاصل شود خب مجهول بماند آن حادثه چه می شود؟ احکام مجهولیت را بار کند یا برائت جاری کند یا احتیاط جاری کند چه مشکلی دارد که حتما باید علم نسبت به آن مورد خاص حاصل شود مگر حتما انسان باید نسبت به مسائلی که هست علم حاصل شود خب علم حاصل نشود این چه نکته ای اگر این یک نکته عقلایی هست که لزاما

به نظر می رسد که نفس لا یعلم الا من قبلها تمام العلّه نیست. یک سری نکات دیگری هم اینجا وجود دارد آن نکات این است که اینجا به خاطر مصالحی که هست شارع نمی خواهد احتیاط جعل کند. شارع نمی خواهد اینجا برائت جعل کند. بعضی جاها مطلب این است که فرض کنید که یک ذوا الید یک اخباری می دهد. اخبار می دهد که من این لباسم را آب کشیدم خب چرا شارع مقدس اینجا قول ذوا الید را قبول کرده است ممکن است یک جهت برای پذیرش قول ذوا الید ولو بحث لا یعلم الا من قبلها در مورد بحث ذوا الید هم ممکن است نکته ای اصلا این که قول ذوا الید را ش ارع معتبر دانسته است به خاطر این که غالبا لا یعلم الا من قبلها ولی اینکه حتما همه جا قول ذوا الید عقلائا هم معتبر دانسته باشد این معلوم نیست. خیلی وقت ها به خاطر این که اگر این قول ذوا الید را نخواهند معتبر بدانند باید استصحاب بقاء مثلا نجاست را بکنند این استصحاب بقاء نجاست یک نوع ضیق و مشقّتی برای انسان حاصل می شود شارع مقدس با توجه به این که نمی خواسته است ضیق و مشقت بر اشخاص چیز شود احتیاط را نمی خواسته است ذاتا این می گوید که حالا که منی خواهم من احتیاط در این جور امور شود قول ذوا الید هم که یک نحو اماریتی نسبت به واقع دارد شارع این اماره را حجّت قرار داده است. یک نکته ای توجه فرمایید یک مطلبی مرحوم شیخ در بحث حجّیّت قول لغوی دارد که نکته خیلی قشنگی است. ایشان می گوید که حکمت جعل حجّیّت برای ظنون خاصه در غالب موارد انسداد است. چون راه علم مسدود است شارع ان را حجّت قرار می دهد. انسداد خودش فی نفسه باعث نمی شود که یک شیء را حجّت قرار دهد. انسداد یک مقدّماتی دارد. انسداد در صورتی باعث می شود که یک شیء را حجت قرار دهد که شارع مقدس نخواهد احتیاط جعل کند. یا احتیاط هزینه زیاد داشته باشد. وقتی قرار نیست که انسان احتیاط کند. قرار نیست این جاها به یک اصل عملی برائت تمسک کند یعنی ان در دلیل انسداد کبیر هم که شما ملاحظه می فرمایید یک سری احتمالات وجود دارد این احتمالات باید نفی شود. احتمال لزوم احتیاط احتمال اصاله البرائه و امثال اینها این هم که ما می گوییم حکمت جعل انسداد است نه این که تمام العله اش انسداد است. انسداد در ظرف عدم محبوبیت احتیاط. عدم مشروعیت اصاله البرائه و امثال اینها جعل می شود. این هم شارع مقدّس در بحث ازدواج یک نوع سهولت هایی می خواسته است جعل کند این سهولت ها منافات با این دارد که عرض کنم اینجا شارع می خواهد بالأخره یک راهی از یک طرف انقدر سختگیری نباشد که ازدواج اشخاص نکنند از یک طرف دیگر هیچ بی در و دروازه هم نباشد این فضایی که شارع نمی خواهد در این مسائل احتیاط جعل کند در این صورت شارع مقدس می گوید که این اقا یا باید قولش پذیرفته شود یا باید پذیرش قولش را متوقف بر بیّنه کنیم. بیّنه که نمی تواند اقامه کند. چون بیّنه ای معمولا ندارد. پس بنابراین قول خودش را باید مقدم بدارد. این نکته معلوم نیست در همه موارد معلوم نیست شارع مقدس در جایی که زن مدعی هست که من حائض هستم بیاید. از یک طرف زن می گوید که من حائض هستم شارع مقدس می خواهد شوهرش را منع کند از مباشرت. بگوییم در این صورت هم شارع مقدس قول زن را حجّت قرار داده است. خب فوقش این است که اینجا اصاله البرائه بر شوهر محکّم باشد. مشکلی پیش نمی اید. یعنی در واقع بحث این است که در این جاهای دیگر چون اصاله البرائه خود این که اصاله البرائه در این جاها بخواهند جاری کنند یک نوع هرج و مرج به یک معنا پیش می اید. هر کسی بدون این که از زن سؤال کند نمی داند این زن شوهر دارد یا ندارد اصاله البرائه بخواهد جاری کند. این خودش هرج و مرج است بالأخره باید برایش اثبات شود که این زن شوهر ندارد. شوهر نداری باید با اصلی از اصول شرعی ثابت شود. احتیاط هم شارع نمی خواهد این جاها جعل کند. اصاله البرائه را قرار است کنار گذاشته شود. احتیاط هم قرار نیست بشود. امر دایر بین یکی از این دو تا است. یا باید بیّنه یا باید قول زن. در اینها می گوید که بیّنه چون مقدور نیست قول زن مقدور است. این مطلب در بحث جواز وطی شوهر نمی آید. شارع مقدس ممکن است اصاله البرائه برای شوهر جعل کرده ب اشد. این که حتما باید قول زن حجّت باشد که گفته است؟

سؤال:

پاسخ: نه می خواهید تأیید کنید آن مطلب من را که این در مورد همان بیابان و اینها است. اینها عیب ندارد ما می خواهیم این را نعم المؤید من اصلش می خواهم بگویم که اینها معلوم نیست که اصلا ناظر به این فروض ازدواج های معمولی و امثال اینها باشد که به خصوص آن موقع ها شهود می گرفتند شهود می گرفتند بر نکاح. به خصوص در جامعه اهل تسنن ازدواج اینها بدون شهود را باطل می دانستند. در آن فضایی که آن زمان ها بوده است ازدواج خب بیّنه خیلی طبیعی بوده است. شهود می گرفتند خب می رفتید از ان شهود ها می پرسیدند البته این می خواهد بگوید که بیّنه بر عدم می خواهد آن سخت تر هست بیّنه بر عدم مثلا از هر کسی می گفت که من چه می دانم شاید یک کس دیگری باشد. شاید هم جنبه اش این باشد که بیّنه بر عدم سخت است. بیّنه بر عدم چیز دشواری است و اینها. علی أیّ تقدیر می خواهم من حالا ان بحث هایی که مراد روایت چه صورتی است ان بماند بحث های من می خواهم بگویم که حتی این روایت هم اگر مراد لا یعلم الا من قبلها باشد لا یعلم الا من قبلها در ظرف انسداد باب علم یک و عدم مطلوبیت احتیاط و عدم مشروعیت اصاله البرائه جاری است. نه مطلقا و در بحث حیض معلوم نیست شارع مقدس اصاله البرائه را جاری نکرده باشد. خب اصاله البرائه را جاری کرده باشد هیچ مانعی ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه بحث من این است که از این روایت نمی توانیم هی المصدقه علی نفسها را بگوییم که مرادش این است که ناظر به این، یعنی اگر هم ناظر به این حیثیّت دارد این حیثیت تمام العله نیست جزء العله است. وقتی جزء العله بود در جاهای دیگر نمی توانید شما به این تعلیل استفاده کنید به نحو کلی. چون جزء العله است باید آن سایر چیزهای دیگرش هم مفروغ عنه باشد. خیلی از علت ها جزء العله خیلی مهم است در باب تعلیلات که آیا تعلیل جزء العله است یا تمام العلّه است.

سؤال:

پاسخ: نفهمیدم ارتکاز تصوّری با ارتکاز تصویری

سؤال:

پاسخ: نه این احتمال الارتکاز کافی نیست

سؤال:

پاسخ: یک موقعی شما می گویید که یک سری ارتکازات عقلایی وجود دارد تعلیل منصرف به آن ارتکازات هست یا نیست آن را نمی خواهید بگویید

عقلا حکم نمی کنند ولی ارتکاز دارند یا ندارند یعنی چه. ببینید یک نکته را توجه کنید تعلیل برای این است که آن مطلبی را که استغراب دارد رفع استغراب کند. این رفع استغراب تا یک ارتکاز عقلایی وجود نداشته باشد که رفع استغراب نمی شود.

سؤال:

پاسخ: اگر این باشد عیب ندارد قبول دارم ولی دیگر نمی شود که تعمیم استفاده کرد دیگر. نمی شود چون در این فرض تعلیل کرده است یعنی جزء العله است. معنایش این است که جزء العله است و تمام العلّه نیست. هر جایی که ان سایر شرایط هم باشد می شود ولی در ما نحن فیه نمی شود تمسک کرد من عرضم همین است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد